

# نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس  
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

۱۰

با عنایت ببحث بالا ، چون شیخ اشراق باصالت وجود قائل نبوده ، وحدت را نیز که همدوش و رفیق وجود است و بقول صدر فلاسفه جهان ، ملاصدرا " بدور مع حیثما دار " امری اعتباری می پندارد و در کتاب حکمة الاشراق خود گوید : (۱) "واعلم ، ان الوحده ایضا " لیست بمعنی زائد فی الاعیان علی الشئی والا کانت الوحده شیئا " واحدا " من الاشیاء فلها وحده " یعنی بدانکه ، وحدت نیز همانند وجود ، در اعیان خارجی بمعنی چیزی زائد بر شیئی نمی باشد ، و گرنه وحدت چیزی است از چیزها ، که برای آن وحدت دیگری است ، که بتسلسل می انجامد و از حیث علمی بدیهی البطلان می باشد .

اما حق قول و قول حق اینست که وحدت چنانکه در شماره ۲۰۴ و ۲۰۵ این مجله بنظر خوانندگان محترم رسید با وجود همگام و هم شأن است و در صدق بر اشیاء هر دو متساوی ولی از حیث مفهوم مختلفند و در بیشتر احکام و شئون وحدت با وجود رفیق و قرین و ملازم و متوافق می باشند .

نتیجه مباحث گذشته اینست که بر خلاف نظر شیخ و اتباع او وجود اصیل و وحدت همدوش اوست و نیز از لحاظ ذات واحد و از حیث مفهوم متعدد می باشند و بتعبیر دیگر شیخ اشراق درست برخلاف آنچه که آقای دشتی در صفحه ۷۷ کتاب در دیار صوفیان نوشته است از پایه و اساس اعتقاد بوحده وجود نداشته و برعکس در رد و تخطئه آن هم از هیچ حیث دریغ

نورزیده است. بنابراین باز هم باید گفت که آقای دشتی علاوه بر اینکه معنی وحدت وجود را ندانسته، در اطراف نظرات علمی شیخ اشراق هم مختصر تحقیقی نداشته، تا ملتفت شود که شیخ مذکور نه تنها وحدت وجودی نیست، بلکه معتقد باصالت ماهیت بوده و درست در جهت مخالف وحدت وجود استدلال کرده است.

## ۲- عدم ربط هر دو رباعی شیخ اشراق بوحث وجود؟

پس از اینکه خط سیر کلی فلسفی شیخ اشراق در عدم اعتقاد بوحث وجود محرز و معلوم گردید و بر مبنایی که خود او در کتب حکیمه اش تمهید کرده، بروش ادراکات و سلوک علمی او بنفی اصلت از وجود وحدت آن آشنا شدیم، اگر آثاری منظوم یا منثور، عربی یا فارسی از وی بدست آید که اندک ربطی از حیث مدلولات لفظی و منطوقات لحنی، بوحث وجود داشته باشد، باید بر اساس نظریه کلی و خطوط اصلی سیر روحانی و منطق فلسفی او بتعبیر از آن الفاظ پرداخته، در مقام توجیه و تاویل بر آییم، چه رسد باینکه به هیچ وجه نتوان الفاظ و عبارات رباعی های مذکور وی را حتی بکمترین ربطی بوحث وجود نسبت داد.

دو رباعی منقول از شیخ اشراق، که آقای دشتی آنها را دلیل بروحدت وجودی بودن حکیم سهرورد دانسته است، نه در معنی الفاظ و نه در مفهوم و مراد آن، کوچکترین برخورد و نسبتی بوحث وجود پیدا نمیکنند زیرا رباعی نخست که در صفحه ۷۷ کتاب در دیار صوفیان نوشته شده اینست:

در جستن جام جم، جهان پیمودم  
روزی ننشستم و شبی نغم—ودم  
ز استاد، چو راز جام جم بشنودم  
آن جام جهان نمای جم، من بودم  
استعارات و تعبیرات این رباعی، و نسج الفاظ و ترکیبات لفظی آن هیچ ناظر در معنی وحدت وجود نمی باشد، زیرا شاعر در عالم جهل بدین حقیقت که خود او جام جهان نمای می باشد البته مراد از خود او نفس ترقی یافته و متعالی اوست نه خود او باعتبار جسمیت بدنش و بدون وقوف باینکه نفس او جام جهان نماست و برای تحصیل این جام، جهان را پیموده و روز و شبی را از پای ننشسته و نپاسوده است، تا از استاد خود راز جام جهان نمای را می شنود، و پس از آن ملتفت می شود که بیهوده جهان گردی کرده و حاصل موجود وجود خود یعنی جام جهان نما را تشخیص نداده تا براهنمایی استاد بدین راز پی پرده است که خودش جام جهان نماست و این مضمون مرادف بیت حافظ شیرازی است که می گوید:  
سالها دل طلب جام جم از ما میکند  
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکند  
حال از آقای دشتی می پرسیم و از خوانندگان محترم مجله وحید داوری می خواهم که کدامیک از مدلول الفاظ و تعبیرات این رباعی بفرض صحت انتساب آن بشیخ اشراق دارای

معنی و مفهوم وحدت وجود است؟!

فکر میکردم که آقای دشتی پس از نوشتن کتابهای " در قلمرو سعدی ، نقشی از حافظ دمی باخیم ، شاعری دیر آشنا ، سیری در دیوان شمس " حد اقل دارای مبانی متقن و محکم ادبی شده ، این وصف در خمیره او بصورت ملکه بطی الزوال و راسخ درآمده ، بطوریکه دست کم معنی و مفهوم لفظی اشعار را می شناسد ، اما با مطالعه کتاب مورد نقد ، و اظهار عقیده بوحدهت وجود شیخ اشراق از طریق ایندورباغی ، از این عقیده نیز برگشتم و متوجه شدم بصدق فحوای آیه مبارکه : " من نعمه ننگسه " . دانشمندان را در سنین پیری نکس است چه رسد بعوام .

باری بی اطلاعی در زمینه حکمت و عرفان اسلامی ایشان ، امری لایح و واضح است ، زیرا نه تنها برای آقای دشتی ، که برای هر کس ، ورود در اینگونه مسائل و مطالب بدون دیدن محضر استادان فن و کسب پایه و مایه امری محال است ، چنانکه در خصوص شیخ احمد احسایی ملاحظه کردیم ، اما بی التفاتی بمبانی الفاظ و نحوه دلالت آنها بر معالی و معاهیم ، وعدم اعتناء بمبادی و مبانی ادبیت همیشه اینگونه افتضاحات را همراه دارد .

اما رباعی دوم چنانکه خود ایشان هم با شعور غافل متوجه آن شده و بالای آن نوشته است . " در هر دو - رباعی - بشان انسان که آئینه وجود حق است اشاره شده " ولی از این قول بعلت عدم رسوخ و تمکین علمی و ادبی ، پس از نقل آن برگشته و رباعی مزبور را دلیل وحدت وجودی بودن شیخ دانسته است ، و اینست آن رباعی که قبلا " نیز هر دوی آنها را آوردم :

هان ، تا سر رشته خرد ، گم نکنی خود را ز برای نیک و بد ، گم نکنی  
رهرو تویی و راه تویی ، منزل تو هشدار ، که راه خود بخود ، گم نکنی  
معنی این رباعی و مراد شاعر از سرودن آن اینست که : ایدل متوجه و آگاه باش که سر رشته عقل و دانش را بدنبال نیک و بد رفتن از دست ندهی و بدان که راه و راهرو و منزل خودت ، هستی پس بخود باش که بپای خود بیراهه نروی و گمراه نگردی ، و عبارت دیگر یعنی :

بیرون ز توییست ، هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی ، که نویسی  
بنابراین از هر دو رباعی فوق الذکر رایحه وحدت وجود بمشام دل و جان خواننده نمیرسد و ایندورباغی را چون حکیمی نام آور سروده است ، معانی حکمی و عرفانی ، بدین تعبیر است که ، حقیقت انسانی واجد مراتب ملک و ملکوت و اوصاف معینه نفوس و عقول کلیه است ، بطوریکه صاحب لوای حمد و دارنده خلافت تامه حضرت احدیت تعالی شانه می باشد ، و بدین ملاحظه او را آئینه تمام نمای حق گفته اند که در دار وجود هیچ ماهیت و

عین ثابتی ، جزاومجلادومظهر نام العیار و کامل المعیار الهی نیست ، و این مقام کسی رامسیر نمی شود جز آنکه در علم و عمل کامل ومصدق " السابقون السابقون اولئک هم المقربون " واقع شده ، در بهشت عقل راه یابد و از فیض مقدس ، بلکه اقدس احدی مستفیض گردد ، و از مراتب معینیات و گذرگاههای اعیان عبور کرده ، بانقطاع کلی از ماسوی ، مسیر وحدت را بپیماید و برویت مجمل در مفصل ، باسلوک حقی نائل گردیده ، پس از طی این مراحل به تشریف شهود مفصل در مجمل مشرف شود و بمرتبہ فنای از فنا و بقای به بقای الهی دسترسی یابد و بفوز عظیم و سعادت موعود عقلی مفتخر گردد ، و کریمه مبارکه . . . و هو بالافق الاعلی ، ثم دنا فتدلی ، فکان قاب قوسین او ادنی " در شان چنین انسانی فرود آید و موصوف باوصاف " : اصل الوجود ، وعین الشاهد والمشهود " شود ، و بقول شیخ اکبر محی الدین : " اول الاوائل و ادل الدلائل و مبدء الانوار الازلی فو منتهی العروج الکمالی ، المثل الاعلی الالهی " را مصداقی سزاوار و زیننده گردد این انسان زبانش مترنم بدین بیان است که :

ارواح قدس چیست ؟ ، نمودار معنیم  
 اشباح انس چیست ؟ نگهدار پیکرم  
 چون بنگرم در آینه ، عکس جمال خویش  
 گردد همه جهان ، بحقیقت مصورم  
 انسان کامل بمنزله روح عالم و عالم بمثابه بدن اوست ، و چنانکه نفس ممد در روح تدبیر و تصرف در بدن را بوسیله قوای جسمانی و روحانی عهده دار است ، بهمین منوال انسان کامل بواسطه اسماء الهی که در او بودیعه نهاده شده ، و بجز او کسی بر مزاین اسماء آگهی نداشته و با فطرت او ترکیب گردیده اند ، در عالم وجود تصرف و تدبیر میکند و این اسماء بمنزله قوای روحانی او می باشند و حق سبحانه و تعالی در آینه دل انسان کامل که خلیفه و مظهر اوست تجلی میکند و عکس حضرت حق از این آینه بر عالم فیض میدهد و این تجلی و فیض علی الدوام باقی و برقرار بوده ، علت مبقیه اشیا بصفحت وجوبی می گردد ( ۱ ) چنانکه در حقیقت محمدیه ( ص ) که مجلای ظهور و تجلی ذات احدیت مطلع حقیقی است این فیض موجود و بعلت اینکه نخستین صادر از ذات غیب المصون است ، خود بطور مستقیم فیض گرفته و بمعلولات بعدی و منتزل خود فیض وجودی می بخشد ، که علاوه بر علت موجهه بودن ، صفت دوام و پایدگی معلولات و موجودات امکانی دیگر که بعلت مبقیه تعبیر شده است ، از اوست ، و در شان اینگونه انسانی که مراتب برزخی را پیموده ، با آخرین پایه نردبان جمال و کمال رسیده است ، بقول شیخ مقتول باید گفت :

ز استاد چو راز جام جم بشنودم  
 آن جام جهان نمای جم ، من بودم

( ادامه دارد )